

کوتاه و خواندنی

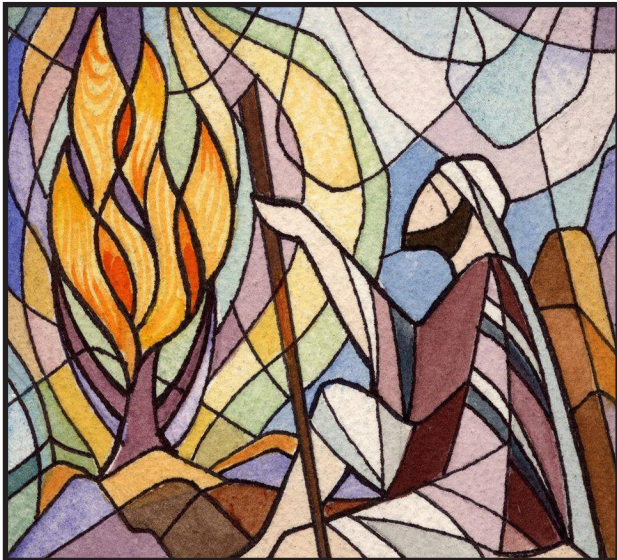
❖ قبله‌ی واقعی ما

محمد علی جمال‌زاده (نویسنده‌ی معاصر) می‌نویسد:

«یکی از رفقا حکایت می‌کرد که در شهر آن‌ها در ایران، در منزل حاکم روضه‌خوانی بود. یکی از به اصطلاح بزرگان چاپلوس و بادمجان دورقاب‌چین، در آن مجلس وارد شد و بی‌پروا پشت را به منبر نموده و در مقابل حاکم زانو به زمین زد و بنای چاپلوسی و خوش‌آمدگویی گذاشت.

حاکم به متانت و ادب به او فهمانید که پشت‌اش به منبر است. ولی او صدا را بلندتر نموده گفت: «منبر ما و قبله‌ی ما شما حضرت اشرف هستید!»

از قضای روزگار، در همان ضمن خبر رسید که حاکم برکنار شده است. آن شخص، فوراً رو را به طرف منبر برگردانیده و پشت را به حاکم کرده گفت: «پشت کردن به منبر حضرت سیدالشهدا بدترین معصیت‌ها و بی‌ادبی‌هاست.»^۱



❖ پیامبر دورشندگان

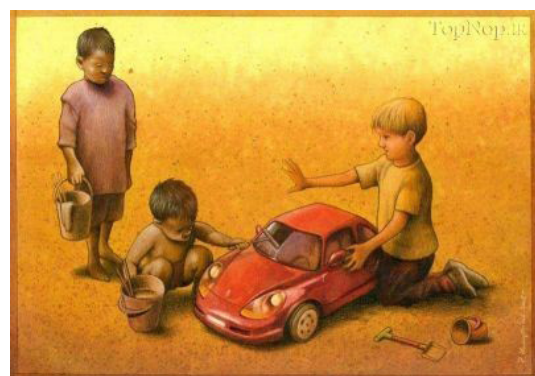
گویند که روزی موسی علیه‌السلام در آن وقت که چوپان حضرت شعیب^(ع) بود و هنوز وحی بدو نیامده بود، گوسفندان را می‌چرانید. قضا را میشی از رمه (گله) جدا افتاد. موسی خواست که او را به رمه ببرد. میش، گوسفندان را نمی‌دید و از بی‌دلی (ترس) همی‌رمید و موسی از پس او همی‌دوید، تا مقدار دو فرسنگ؛ چنان‌که میش را طاق‌نماند و از ماندگی (خستگی) بیفتاد و بر نتوانست خاست. موسی در وی نگاه کرد و رحمش آمد. گفت: ای رنج‌دیده، کجا می‌گریزی و از که می‌ترسی؟

برداشتش و بر گردن گرفت و بیاورد تا به نزدیک رمه. چون چشم میش بر رمه افتاد، دلش به جا باز آمد. موسی علیه‌السلام او را از گردن فرو گرفت و میش اندر رمه شد.

ایزد تعالی به فرشتگان ندا کرد که دیدید بنده‌ی من با آن میش چه رفتار کرد و با وجود رنجی که کشید، او را نیاززد و بر وی ببخشد؟ به عزت من که او را برکشم (مقام بلندی بخشم) و کلیم (هم‌سخن خود) گردانم و پیغامبریش دهم و بدو کتاب فرستم و تا جهان باشد از او گویند. این همه کرامت‌ها او را ارزانی داشت.»^۲

❖ بهشت شما چه شکلی است؟

خانم پرل باک، نویسنده‌ی معاصر آمریکایی، درباره‌ی زندگی سخت و رنج‌آور سیاهپوستان در آمریکا می‌گوید: «آنچه وضع سیاهان را در بعضی از ایالات آمریکا برای من به خوبی روشن ساخت، گفته‌ی پیرمردی سیاهپوست بود. پس از یک مراسم مذهبی که سخن از نعمت‌های بهشت در میان بود و می‌گفتند که در بهشت فقط رقص و جشن و ضیافت خواهد بود، پیرمرد سیاه گفت: «آری، آری. اما در آن جا [هم لابد] باز هم باید ما جارو کنیم و ظرف‌ها را بشویم.»^۳



❖ راه حل مشکلات مملکت

«روزی ناصرالدین شاه، وزیر دفتر خود را دید که گوش هایش از زیر کلاه بیرون آمده بود. نظری خشم آلود به سوی او افکند و گفت: گوش را زیر کلاه بگذار!»

وزیر دفتر کلاه را تا زیر گوش های خود فرود آورد و گفت: «قربان، بجشم! این هم گوش بنده زیر کلاه. ببینم کارهای این مملکت با بردن گوش زیر کلاه درست می شود؟!»^۴

❖ به سر مقدس اعلی حضرت قسم!

«نوشته اند شاه عباس یک روز که جمعی از رجال کشور در مجلسی مهمان وی بودند، دستور داد تا همه ی سر قلیان ها را با پهن خشک و کوبیده ی اسب، چاق کردند و برای سرداران و رجالی که قلیان می کشیدند به مجلس آوردند. سپس خود رو به ایشان کرد و گفت: «ببینید این تنباکو چطور است. آن را وزیر همدان برای من فرستاده و مدعی است که بهترین تنباکوی دنیاست.»

همه کشیدند و تعریف کردند و به سلیقه ی وزیر همدان آفرین گفتند. آنگاه شاه رو به قورچی باشی (رئیس محافظان شاه) کرد و گفت: «خواهش دارم عقیده ی خود را آزادانه بگویی.» قورچی باشی گفت: «به سر مقدس اعلی حضرت قسم که از هزار گل خوشبوتر است!» شاه نظری به تحقیر بر او افکند و گفت: «مرده شوی احترامی را ببرند که نمی گذارد تنباکو را از پهن تشخیص داد.»^۵

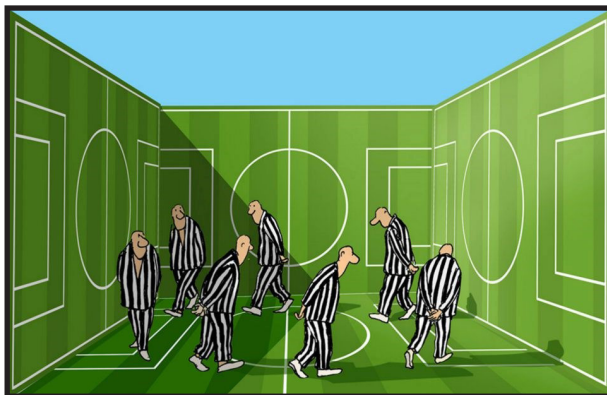
❖ حرف زدن برای که (چه) خطرناک است؟

ناپلئون امپراتور فرانسه، پس از آنکه به عنوان رئیس کشور برگزیده شد، قبل از هر چیز شروع به تعطیل روزنامه ها کرد و تعداد آن ها را از چهل و نه، به شش روزنامه رساند. وی راضی نبود که آن شش روزنامه هم آزادی داشته باشند. ناپلئون با آنکه روش آزادی مطبوعات را در کشور انگلیس می ستود، ولی در حکومت خود در فرانسه برای قبول گفته های مخالفان آمادگی نداشت و به رئیس شهربانی خود دستور داده بود که سردبیران روزنامه های مخالف را بازداشت کنند. وقتی که علت این اقدامات را از او پرسیدند، با صراحت گفت: «سه روزنامه ی مخالف از هزار شمشیر خطرناک تر است.»^۶



❖ یک صدا تشویق کنیم!

از میان مربیان تیم های شرکت کننده در جام جهانی فوتبال ۲۰۱۸ روسیه، یکی از پردرآمدترین مربیان، مربی سابق تیم ملی ایران، «کارلوس کیروش» بود. درآمد سالانه ی این سرمربی ۱/۹ میلیون یورو بود. اگر قیمت هر یورو را ۹۵۰۰ تومان فرض کنیم، این درآمد معادل تقریباً ۱۸ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان می شود. برای اینکه تصور بهتری از این رقم داشته باشید می توان آن را با حقوق تعیین شده ی رسمی برای یک کارگر ایرانی (در همان زمان) مقایسه کرد: برای کسب درآمد یک سال کیروش، یک کارگر ایرانی باید ۱۳۵۰ سال کار کند!



البته هزینه های پرداخت شده برای تیم ملی فوتبال، به حقوق سرمربی محدود نمی شود و باید تمام پول هایی که در این ارتباط به مدیران قراردادها و کادر فنی و همچنین به منظور تدارکات و تجهیزات، هزینه های سفر، بازی های تدارکاتی و ... پرداخت می شود را نیز به این ارقام اضافه کرد.^۷

(۱) محمّدعلی جمالزاده، کشکول جمالی، ص ۲۳۱ (به نقل از کتاب «هزار و یک حکایت تاریخی»، تألیف و تدوین محمود حکیمی، انتشارات قلم).
 (۲) خواجه نظام الملک، سیاست نامه (به نقل از کتاب «هزار و یک حکایت تاریخی»، تألیف و تدوین محمود حکیمی، انتشارات قلم).
 (۳) مجله ی سخن، سال ۸، بخش اول، ص ۱۹۶ (به نقل از کتاب «هزار و یک حکایت تاریخی»، تألیف و تدوین محمود حکیمی، انتشارات قلم).
 (۴) مجله ی محیط به نقل از خواندنی ها، ۷ مهرماه ۱۳۲۶ (به نقل از کتاب «هزار و یک حکایت تاریخی»، تألیف و تدوین محمود حکیمی، انتشارات قلم).
 (۵) مجله ی سخن، اردیبهشت ماه ۱۳۲۲، ص ۴۴۸ (به نقل از کتاب «هزار و یک حکایت تاریخی»، تألیف و تدوین محمود حکیمی، انتشارات قلم).
 (۶) مجله ی محیط، شماره ی ۲۲۴، ص ۳۰.
 (۷) مجله ی قلمرو رفاه، سال چهارم، شماره ی ۳۹، تیرماه ۹۷.